

رفق و مدارات در کلام و مرام علی علیه السلام

مریم قبادی

(عضر هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

gobadi@ihcs.ac.ir

چکیده: رفق و مدارات (تساهل و تسامح) امری اخلاقی و تربیتی است، لذا در زمینه‌ها و عرصه‌های گوناگون زندگی فرد و جامعه مدخلیت دارد. اما اهمیت خاص این موضوع، بیشتر در بُعد سیاسی و حکومتی است، و گرنه ضرورت اعمال آن در امور اخلاقی و فردی امری عیان و بی‌نیاز از بیان است. ضرورت به کارگیری تساهل و تسامح در بُعد سیاسی و حکومتی است که از لحاظ تنوع و گونه‌گونی دیدگاه‌ها، نیازمند بحث و کنکاشی دقیق است و از آنجا که امیرالمؤمنین علی (ع) در مقام حاکمی الهی، بسیاری از ابعاد حکومتی را به گونه‌ای شفاف و تأویل‌ناپذیر در عمل و نظر خویش تبیین کرده‌اند، شایسته است این موضوع به سان یکی از ابعاد «اخلاق حکومتی» حضرتش مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد تا شاید چراغی باشد فرا راه متولیان امور، تا از این رهگذر با تأسی و تبعیت از منش و روش حضرت، در بهسازی روشهای خود از آن بهره‌گیرند.

کلید واژه‌ها: رفق، مدارات، کلام، سیره عملی، امام (ع)

معنای رفق

عالمان زبان در بیان معنای رفق به نرمی، لطافت و ضدخشونت اشاره دارند (ابن منظور ۱۴۰۵، ج ۱۱، ۱۱۸؛ جوهری، [بی‌تا]: ج ۴، ۱۴۸۲) و اگر با عمل جمع شود به معنی محکم

کردن آن است، همچنان که گاه معنای سود رساندن و کمک کردن را نیز افاده می‌کند (همان) همچنین معانی نیکوکرداری، نیکویی، مهربانی، مدارا، خوش رفتاری، عطوفت، خلاف خرق، ذلّ، چربی کردن را نیز برای این واژه برگفته‌اند (دهخدا ۱۳۷۳: ج ۷، ۱۰۷۲۷)؛ برخی نیز به این معنا اشاره داشتند که اساساً رفق بستن بازوی شتر ماده است تا آهسته رود و مباد به سوی خانه اصلی بگریزد (جوهری [بی تا]: ج ۴، ۱۴۸۲).

میان‌ه‌روی در سیر را نیز یکی از معانی برشمرده شده برای این کلمه دانسته‌اند (خوری شرتونی ۱۸۸۹: ج ۲، ۱۹۴). اگر «رفق» برای کلمات مختلف صفت قرار گیرد، معانی گونه‌گونی را القاء می‌کند: سهولت حصول، نزدیکی و زودی؛ ماء رَفَقَ به معنای آب سهل‌الحصول و نزدیک آمده، مرتع رَفَقَ به معنای چراگاه زودحاصل و حاجت رَفَقَ به معنای مطلوب سهل و آسان (صفی‌پور ۱۳۴۴: ج ۱، ۴۶۵؛ دهخدا ۱۳۷۳: ج ۷، ۱۰۷۲۷).

معنای مدارات

ریشه اصلی این واژه از دَری - یدری دَرِیاً و رایةً به معنای دانستن و شناختن است هر چند معنای فریب دادن را نیز برای آن آورده‌اند (ازهری ۱۳۸۴: ۱۴، ۱۵۶؛ ابن منظور ۱۴۰۵: ج ۱۴، ۲۵۴). اما برخی عالمان ریشه مدارات را از فریفتن صید جهت شکار آن، دانسته‌اند (ازهری همان و ابن منظور ۱۴۰۵: ج ۱۴، ۲۵۵). اما در خصوص معنای مدارات، به حسن خلق و حسن معاشرت اشاره شده است، اعم از آنکه آن را مهموز یا غیرمهموز بدانیم، در واقع کسی که آن را مهموز دانسته، مدارات را از درء به معنای «حفظ از شر...» گرفته است و آنکه غیرمهموز دانسته از «فریفتن» (همان‌جا).

ابن منظور با آوردن این حدیث که رأس العقل بعد الايمان مداراة الناس، گفته است مراد از مدارات حسن رفتار و خوش صحبتی و تحمل آنان است تا اینکه از تو دور نشوند (ابن منظور ۱۴۰۵: ج ۱۴، ۲۵۵). در نهایت برای این واژه می‌توان این معانی را برشمرد: تسامح، صلح، آشتی، نرمی، لطف، مجامله و مماشاه، سازش، سلوک، بردباری، تحمل، مهربانی کردن، نرمی نمودن، شفقت نشان دادن، با هم راه آمدن، تحمل کردن، بردباری

رفق و مدارات در کلام و مرام علی (ع) / ۱۰۳

نمودن، عداوت داشتن اما نرمی کردن، فریب دادن کسی، با نرمی و حسن خلق با یکدیگر کنار آمدن (دهخدا ۱۳۷۳: ج ۱۲، ۱۸۱۱۹).

پس از آنجا که یکی از معانی مدارات، تسامح بود و در معنای رفق هم، سهولت و آسان‌گیری معنایی نسبتاً غالب، از این روی مناسبت نیست اگر اندکی در معنای تسامح و تساهل تأمل شود.

معنای لغوی تساهل و تسامح

در منتهی الارب فی لغة العرب آمده است: تساهل: به همدیگر آسان گرفتن و مسامحه: آسان کردن است. (صنی پور ۱۳۴۴: ۵۸۱، ۶۰۰) خوری شرتونی تساهل و تسامح را مترادف بیع‌السماح گرفته و نوشته است: ما کان فیه تساهل فی بخش الثمن، آسان‌گیری در فروش کالا و ارزان‌فروشی (۱۸۸۹: ۵۳۸). دیگری تسامح را آسان گرفتن، مدارا کردن، کوتاهی کردن، فروگذار کردن و سهل‌انگاری معنا می‌کند و تساهل را سهل گرفتن بر یکدیگر، آسان گرفتن و به نرمی رفتار کردن دانسته است. (معین ۱۳۵۵: ج ۱، ۱۰۷۸). هر چند علمای لغت و زبان‌شناسان این دو واژه را مترادف یکدیگر گرفته‌اند لکن باید گفت که در واژه تسامح، آسان‌گیری با نوعی جود و بخشش و ساحت همراه است. ابن منظور ضمن تأکید بر ترادف این دو واژه، با اشاره به الحینفیه السّمحه می‌افزاید: مراد آن است که در آن شدت و سختی نیست؛ از این رو به چوبی که در آن گره‌ای نباشد «عودٌ سمحٌ» گفته می‌شود. (ابن منظور ۱۴۰۵: ج ۱۱، ۳۴۹، ۴۹۰-۴۸۹)

معنای اصطلاحی تساهل و تسامح

در بیان معنای اصطلاحی تساهل و تسامح نیز سخن بسیار است. با توجه به معنای لغوی، شاید بتوان گفت تساهل و تسامح، به کارگیری سعه صدر و ظرفیت کافی برای تحمل امر نامطلوب است. اندیشمندی در این باره گفته است: «به طور کلی در مفهوم تساهل این معنا نهفته است که گویی ما آنچه را از اساس قبول نداریم می‌پذیریم. ظاهراً در این مفهوم تعارضی وجود دارد و آن اینکه چگونه چیزی را که واقعاً نسبت به آن اعتراض داریم

می‌پذیریم؟ آیا پذیرش امر مورد اعتراض، این احتمال را پیش نمی‌آورد که در واقع نسبت به آن اعتراضی وجود ندارد؟ بر اساس مفهوم تساهل، در صورت عدم وجود اعتراض واقعی نسبت به امر مورد تساهل، دیگر نمی‌توان به چنین نگرشی نام تساهل نهاد. بی‌تفاوتی نام بهتری برای چنین معنایی است. در تساهل باید میل جدی به مخالفت و مقاومت وجود داشته باشد، اما سرکوب شود. به این معنا، تساهل مبتنی بر نوعی خودداری است، در حالی که در بی‌تفاوتی میل اولیه به مخالفت وجود ندارد. نفس تساهل متضمن عدم تساهل نسبت به امر دیگری است. دست کم باید گفت که این معنای منطقی تساهل است. به طور منطقی تساهل نسبت به عقاید مخالف متضمن عدم تساهل نسبت به سرکوب عقاید مخالف است. به عبارت دیگر تساهل مبتنی بر تصویری از اولویتهای در نزد عامل تساهل است (بشیریه، ۱۳۷۹: ۶۷). دیگری می‌گوید: تساهل و تسامح امری است اخلاقی و معلول تربیت اجتماعی و خانوادگی، با تأملی خودآگاه معلق گذاشتن اراده خودخواهانه معطوف به پیش‌فرض‌های ذهنی خویش، زنده باد گفتن به مخالفان و غیرهمکیشان خویش. سهل‌گیری به این معنا نه پذیرش حرف دیگران، بلکه آرامش در برابر حق حرف زدن دیگران است (عابدینی ۱۳۷۹: ۱۴۷).

آوردن آراء و نظریات مختلف در تبیین مفهوم تساهل و تسامح بی‌گمان در این مقال نمی‌گنجد، لذا از چکیده آراء می‌توان نتیجه گرفت که تساهل و تسامح از جمله مقولاتی است که در شؤون تربیتی و اخلاقی در خور طرح و بررسی است. اما امروزه آنچه باعث مباحثی نسبتاً جنجالی شده، نقش آن در عرصه سیاست است.

فلسفه رفق و مدارات در اسلام

یکی از صفات باری تعالی که ما او را بدان خطاب می‌کنیم این است یا من سبقت رحمته غَضَبه، (مجلسی [بی تا]: ج ۹، ۳۳۸) این رحمت و اسعه، به صورت اصلی عام و فراگیر در میان تمام انبیاء — به گونه‌های مختلف — ساری و جاری است. با نگاهی گذرا به آیات ۵ به بعد سوره نوح، گوشه‌ای از پیگیری، مقاومت، مداومت و نرمش و مدارای حضرت نوح علیه السلام با قومش را می‌توان دریافت. نیک پیداست که ابراهیم، ایوب، عیسی علیهم السلام و...

نیز از این عطیۀ الهی حظّی وافر داشته‌اند. حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام در راه گسترش و توسعه دین حق، خود، از خدا سینه‌ای فراخ و گشاده طلب می‌کند ﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾ «پروردگارا سینه‌ام را گشاده گردان» (طه: ۲۵)^۱. چه، او نیک می‌داند که در مسیر دعوت به حق باید شرح صدر داشت تا بتوان بار امانت الهی را به مقصد رساند، آن هم در مقابل فرعون که عناد، سرسختی و لجajتش او را به طغیانی آشکار کشانده است. از این رو، همان پروردگار رحیم و ودود، این گونه بر او و برادرش امر می‌کند که: ﴿اذهبوا الى فرعون انه طغى، فقولوا له قولا لينا، لعله يتذكر أو يخشى﴾ (طه: ۴۴-۴۳). «به سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته، و با او سخنی نرم گوید، شاید که پند پذیرد یا بترسد» و شاید بر همین اساس هم باشد که نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مأمور می‌شود تا با اهل کتاب — که عداوت‌های پنهان و آشکار آنها را بارها تجربه کرده است — به مذاکره و گفتگو حول محور توحید بنشینند. ﴿قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا و بينكم ان لا نعبد الا الله...﴾ «بگو: ای اهل کتاب، بیاید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و...» (آل عمران: ۶۴).

گفتنی است که اقدام به چنین مهمی بدون داشتن شرح صدر و روحیۀ مدارا، هرگز امکان وقوع نمی‌یافته است و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به لحاظ برخورداری از چنین روحیۀ ای، مورد تکریم قرار گرفته و حضرت حق با تمجید از این خصوصیت، امت او را به اخذ همان شیوه — به طور مستقیم و غیرمستقیم — فرامی‌خواند: ﴿فبا رحمة من الله لنت لهم لو كنت فظا غليظ القلب، لانفضوا من حولك...﴾ (آل عمران: ۱۵۹). «پس به برکت رحمت الهی، با آنان نرمخو و پرمهر شدی و اگر تندخو و سخت دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند...»

نهایت اینکه دعوت قرآن به شنیدن «سخن» و برگزیدن بهترین‌های آن نیز بدون بهره‌مندی از این خصیصۀ رحمانی میسر نمی‌گردد. و چنین کسانی در فرهنگ قرآنی هدایت یافته‌ای الهی و صاحب خرد به شمار می‌آیند ﴿... لهم البشرى فبشر عباد الذين

۱. در ترجمۀ آیات قرآن کریم از برگردان محمد مهدی فولادوند استفاده شده است.

یستمعون القول فیتبعون احسنه. اولئك الذین هدیهم اللّٰه و اولئك هم اولوا الالباب ﴿۱۷-۱۸﴾. «... آنان را مژده باد پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن گوش فرامی دهند و بهترین آن را پیروی می کنند، اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان». این نکته فراخور عنایتی خاص است که در این آیه صرفاً «سخن» مورد توجه است، نه اینکه چه سخنی و از چه کسی یا با چه انگیزه ای؛ چرا که انسان اسلام، انسانی انتخابگر است نه تابع و دنباله رو؛ و از طرفی آن کسی می تواند بهترین را انتخاب کند که با تمام نظرات آشنا یا لا اقل مواجه شده باشد، و گرنه مقلد کوری بیش نیست که یا از پدران خود تبعیت بی چون و چرا کرده و یا از بزرگان و سرشناسان قومش؛ و آنگاه چشم می گشاید که خود را در میانه راه ضلالت می یابد. ﴿و اذا قیل لهم اتبعوا ما انزل اللّٰه قالوا بل نتبع ما الفینا علیه اباؤنا، اولو کان ءاباءهم لایعقلون شیئاً و لایستدون﴾ (بقره: ۱۷۰). «و چون به آنان گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید می گویند: نه، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته ایم پیروی می کنیم آیا هر چند پدرانشان چیزی را درک نمی کرده و به راه صواب نمی رفتند؟» و یا ﴿ربنا انا اطعنا سادتنا و کبرائنا فاضلونا السبیل﴾ (احزاب: ۶۷). «پروردگار، ما رؤسا و بزرگتران خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند».

بدین ترتیب، برخورداری از سعه صدر، رحمت و روحیه مدارا و نرمخویی همیشه به منزله یک ضرورت برای تمام رهبران فکری، دینی و امری الزامی است. با این همه نکته مهم و قابل تأمل این که رفق و مدارا و نرمش اسلامی جهت دار بوده و هدف آن هدایت به جانب حق و اعراض از باطل است. در حقیقت تسامح دینی به منظور تبدیل تشنت و کثرت عقاید به وحدت عقیده در جهت عبودیت پروردگار و اصول دین صورت می گیرد. لذا همانگونه که غضب انسان مؤمن مغلوب رحمتش می باشد، بردباری و مدارایش هم محیط بر ناشکیبایی و انتقامجویی اوست.

رفق و مدارات در ابعاد حکومتی امام علی (ع)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام یکی از برجسته ترین و عالی ترین نمونه های دست پرورده نبی

رفق و مدارات در کلام و مرام علی (ع) / ۱۰۷

رحمت است، هویبی که پروردگارش او را به داشتن خلق عظیم ستوده است. ﴿وَ اِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ﴾ (قلم: ۴) و در تعبیر از شریعت و آئینی که بدان مبعوث گشته چنین اظهار می‌دارد: «لم یرسلنی اللہ بالرهبانیة و لکن بعثنی بالحنیفیة السہلۃ السمحة (مجلسی (ابن‌تأ: ج ۲۲، ۲۶۴)، «خداوند مرا برای دعوت به رهبانیت نفرستاد بلکه مرا برای ابلاغ دین پاک و آسان برانگیخت».

آری علی علیه السلام در مکتب چنین معلمی می‌بالد و در تمام دوران زندگی خود به‌خصوص در دوران کوتاه حاکمیت حتی برای لحظه‌ای از اصولی که در این مکتب فراگرفته تخطی نمی‌کند. آثار این تبعیت و تأسی در جای جای نهج‌البلاغه و سیره زندگی ایشان قابل مشاهده و مایه عبرت است.

مدارای امام (ع) در موضع «حاکم»

به یقین محور اصلی در حکومت اسلامی، رعایت حق و اقامه قسط و عدل است؛ از این رو، وظایف تمام عوامل حکومتی از حاکم، مردم، قوانین و... می‌بایست با عنایت به این اصل تنظیم شود مولا امیرالمؤمنین علیه السلام با صراحت تمام، بایدها و نبایدهایی را برای حاکم الهی مقرر می‌فرماید. علی علیه السلام شاید تنها حاکمی باشد که به معنای واقعی کلمه، به عدم مصونیت خویش از خطا باور و اذعان دارد و صد البته نه برای جلب قلوب مردم و بلکه در کمال صداقت، خود را تنها در کنف حمایت الهی امین می‌داند و بدین ترتیب وظایف مردم و نحوه تعامل آنها را با خویش این‌گونه ترسیم می‌نماید:

فلا تکلمونی بما تُکلمُّ به الجبابة و لاتتحفظوا منی بما یتحفظ به عند اهل البادرة... (صالح ۱۳۹۵: ۳۳۵). «بدان سان که رسم سخن گفتن با جباران تاریخ است با من سخن نگویند و آن چنان که از زورمندان درشتخوی پروا می‌کنید، از من فاصله مگیرید، چنین مپندارید که اگر با من سخن حقی گفته شود مرا گران می‌آید و نیز گمان مبرید که من بزرگداشت نفس خویش را خواهانم، زیرا آن که از شنیدن حق و پیشنهاد عدالت، احساس سنگینی کند عمل به آن دو، برایش سنگین‌تر خواهد بود. پس، از گفتن سخن حق و نظر دادن به عدل دریغ نورزید که من در نزد خود برتر از آن نیستم که خطایی نکنم و از خطا در کردار خویش نیز احساس امنیتی ندارم».

اهمیت این نحوه موضع‌گیری در این است که بدانیم امام این سخن را در گرما گرم جنگ صفین ایراد کرده است یعنی آنجایی که جای اطاعت بی‌چون و چراست. امام علیه السلام با این کلام، هر گونه شائبه تفوق‌جویی، برتری‌طلبی و انانیت، را — که در نهایت به طغیان و عصیان در برابر حق می‌انجامد — از خود دور و خویش را از آن مبرا می‌سازد. چه، او نیک می‌داند که انسانِ طاغی، خودبین است و خودبین اهل مدارا و آسان‌گیری بر خلق خدا نیست و تحمل عقیده و نظر مخالف را ندارد بلکه خواری و ذلت طرف مقابل را می‌طلبد چون خود را محور حق و دین می‌پندارد و آن‌گاه همچون فرعون — بارزترین نمونه علو و استکبار و طغیان بشر — فریاد انا ربکم الأعلى سر می‌دهد.

پرسشگری و بازخواست حاکم

امام علی علیه السلام در مقابل سخن مخالف و پرسش و انتقاد نیز، رویه تسامح پیشه می‌کند. گاه در پاسخی که به پرسشگر می‌دهد، نکات مهمی را به او گوشزد می‌کند: «یا ابا بنی اسد اَنْک لَقَلِیقُ الوَضِینِ...» (صالح ۱۳۹۵: ۲۳۱). «برادر اسدی! ناستواری و ناسنجیده گفتار؛ لکن تو را حق خویشاوندی است و پرسش...» با اینکه پرسش او شایسته آن موقعیت خاص نبوده تنها به ناسنجیده بودن آن اشاره می‌کند و حق پرسشگری را برای او محفوظ می‌دارد.

اساساً پرسشگری، در مکتب علی علیه السلام ارزش تلقی می‌شود و دایره پرسش فرد به اندازه تمامی مجهولات وسعت دارد و هر گاه این گونه برخورد همراه با رفق و مدارات، در جهت دستیابی به حقیقت‌الگوی رفتاری جامعه مسلمان صورت گیرد، جسارت طرح سؤال و دغدغه فکری و معضل شناختی، مانع تشکیل دملهای چرکین کفر و بی‌ایمانی می‌شود و شفافیت گفتار و عملکرد، زمینه‌های ریا، تظاهر، دورویی و بی‌صدافتی را از بین می‌برد. و این نیست مگر به دلیل نوع نگاه امام علیه السلام به مردم که سرشار از محبت و مهربانی است و تابعی از حبّ او به حضرت حق. ذکر نمونه‌ای از رفتار حضرت، گویای رعایت دقایق و ظرایف در این جهت است.

زمانی بر فراز منبر مردم را به پرسشگری برمی‌انگیخت ناگهان شخصی که به نظر

می آمد از عربهای یهودی باشد با صدای بلند و خشن گفت: «ای پرمدعا چرا چیزی را که نمی دانی ادعا می کنی؟ آیا واقعاً هر چه از تو پیرسند می دانی؟» و به رغم شناختنش نسبت به امام در مقام خلیفه و حاکم، شروع به هتاکی کرد. اما امام علیه السلام با نرمش و مدارای کامل با وی مواجه شد و حتی هنگامی که اصحاب خواستند به او حمله کنند، مانع ایشان شد و فرمود الطیش لایقوم به حجج الله، حجج الهی را نمی توان با فشار اقامه کرد اگر مشکلی دارد بگذارید پیش بیاید و سؤالش را بکند اگر جواب دادم خودش از عملش پشیمان خواهد شد (مجلسی [بی تا]: ج ۱۰، ۱۲۶؛ قی ۱۳۶۳: ج ۱، ۵۸۶).

مدارات در مورد مردم

مردم در بینش امام علیه السلام به سان ایزاری نیستند که هر گاه بدان نیاز داشت از آن بهره گیرد و بعد از آن — به خصوص وقتی که در امری با آنان مخالف بود — از در ستیز با آنان در آید. بلکه در نظر او که عالی ترین مراتب عرفانی را طی کرده است مردم عین تجلی ذات حق اند. بدین ترتیب او که مطلقاً خداحمور است هرگز خلق را جدای از خالق نمی داند و می داند که خلق خدا را به خاطر تقرب به او باید دریافت. این حقیقتی است که در جای جای سخنان حضرت جلوه می کند. او پیرو مکتبی است که بنیانگذار آن می فرماید: «الخلق کلهم عیال الله و احبهم الیه انفعهم لعیال» (مجلسی ۱۳۸۸: ج ۹۶، ۱۶۰، ۱۱۸). تمامی آدمیان عیال خداوند هستند و محبوبترین آنها نزد حضرت حق، سودمندترین آنها نسبت به خلق خداست.

در اینجا سخن از «خلق» است نه مسلمان و مؤمن، در نظر مولا امیرالمؤمنین علیه السلام چشم پوشی از حقوق و آزادی های مشروع مردم و بی اعتنایی به آن، جز با دلیل موجه، جایز نیست و این امر را باید هم برای مسلمان رعایت کرد هم غیرمسلمان؛ در نگاه امام علیه السلام حرمت غیرمسلمانی که در جامعه اسلامی زندگی می کند نیز مانند حرمت مسلمان است.

بحث حضرت، مهر و محبت و نگرش ارزش مدارانه به انسان و کرامت انسانی است. به این معنا که صرف انسانیت انسان، کافی است که قلب کارگزار نسبت به او سرشار از

مهرورزی باشد: «و أشعر قلبك الرَّحمةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَ المحبَّةَ لهم وَ اللطفَ بهم وَ لا تكوننَّ عليهم سبُعًا ضارًّا... فَاتَّهَمَ صَنفَانِ...» (صالح ۱۳۹۵: ۴۲۷). «قلب خویش را پوششی از مهر مردم و دوستی و لطف به آنان فراهم آور، هرگز مباد که مردم را درنده‌ای خون‌آشام باشی که خوردنشان را غنیمت بشماری چرا که مردم بر دو گروه‌اند، یا در دین برادران تواند، یا در آفرینش هموعانت؛ از راه می‌لغزند، به آفتها دچار می‌شوند و دانسته یا ندانسته به کارهایی دست می‌یازند و تو باید از گذشت و چشم‌پوشی چندان بهره‌مندشان کنی که دوست می‌داری خدای از تو چشم‌پوشد و بگذرد...»

در نظر امام علیه السلام ملاطفت و مدارای در عمل، موجب جذب نیروهای مردمی خواهد شد همچنان که نادیده گرفتن اشتباه‌ها و لغزش‌های مردم مایه دلگرمی آنان می‌شود. از این رو، این چشم‌پوشیها، گاه با طلب مغفرت برای خطاکاران همراه است. و باز به همین لحاظ است که حضرتش به یکی از کارگزاران می‌فرماید: «فاخفص لهم جناحك و ألین لهم...» (همان: ۳۸۳). «در برابر مردم فروتن باش و با آنان نرم‌خویی و انعطاف‌پذیری پیشه کن و با آنان گشاده‌رو باش و مساوات را حتی در سطح نگاه و اشاره‌های تعارف‌آمیز پاس بدار تا زورمندان در ظلم تو طمع نبندند و ناتوانان از عدالتت نومید نشوند.»

مدارا و نرمش با مردم دأب و شیوه همیشگی و همواره مورد تأکید حضرتش بوده است: «و ارفق ما كان الرفقُ أرفقَ و اعترم بالشدَّة...» (همان: ۴۲۱). «تا جایی که نرمش کارساز است نرمش کن، و در مواردی که جز سخت‌گیری و قاطعیت کارساز نیست، مصمم و با قدرت دست به کار شو.»

و در جایی دیگر می‌فرماید: «ثُمَّ أَحْتَمِلِ الحُرْقَ مِنْهُم وَ العِيَّ وَ نَحِّ عَنْهُم الضيقَ وَ الأتْف...» (همان: ۴۳۹). «وانگهی بکوش که ناآگاهیها و برخوردهای تند و ناتوانی‌شان در سخن گفتن را تاب آری و از هر نوع سخت‌گیری و خشونت نسبت به آنها، مانع شوی.»

امیرالمؤمنین علی علیه السلام امر فرمانروایی را به گونه‌ای برای کارگزاران توجیه می‌کند که واقعاً ایشان احساس کنند خدمتگزار مردم هستند و در برابر کاستیها از مردم پوزش

بخواهند: «و ان ظننت الرعيّة بك حيفاً فأصحرهم بعذرک و اعدل...» (همان: ۴۴۲). «با این حال اگر مردم بر تو گمان ستمگری بردند، پوزش خویش را با آنان آشکارا در میان بگذار، و با روشنگری، سمت‌گیری گمانشان را با حق همسوساز، که این ریاضتی است در جهت خودسازی و نرمشی با ملتت...».

ایشان در همه حال مراقب و نگران آسایش و راحتی مردم بود حتی در انجام فرایض و عبادات که اهمیت ویژه‌ای نزد حضرتش داشت: «و اذا قمت في صلاتك للناس فلا تكونن مؤثراً و لا مضيئاً...» (همان: ۴۴۰). «و هر گاه که با مردم به نماز جماعت ایستادی، نه با طولانی کردنش مردم را به ستوه آور، و نه با شتاب بیش از حد، نماز را ناچیز شمار...»

نکته جالب در این سخنان این است که نرمش و مدارا با مردم به سان یکی از عناصر عدالت به شمار آمده، عدالتی که خود، عنصری از عناصر ایمان قلمداد شده است. در نگاه مولانا علی، کسی از توفیق مدارا با مردم نصیب می‌برد که با بینشی ژرف در اقیانوس دانش شناور باشد و در ژرفای این اقیانوس، روح قانون را چونان گوهری فراچنگ آورد. در این صورت می‌تواند مجری قانون و عدالت باشد. مفهوم این سخن آن است که هرگز با ساده‌اندیشی نمی‌توان به راه و رسم درست زندگی بر اساس موازین عدالت راه یافت. بنابراین اولاً کسی که فاقد بینش و ژرف‌اندیشی است هرگز قادر به شناوری در اقیانوس دانش نیست و هر چه بداند سطحی است و ثانیاً عالمان سطحی و ساده‌اندیش در فهم قانون به گرداب تحجر و انحراف دچار می‌شوند و به عنوان اجرای عدالت و حق، به صورت عامل ظلم، همکار ظالم و عمله باطل درمی‌آیند. چرا که گوهر حق و عدالت در قعر اقیانوس دانش است، و نه بر سطح آن که در سطح، جز کف چیزی نیست (معادینخواه ۱۳۷۳: ج ۸، ۴۴۹).

تساهل در اخذ مالیات

در مورد اخذ مالیات از مردم چنین دستور می‌دهد: «و لا تضربنّ احداً سوطاً لمكان درهم...» (همان: ۴۲۵). «هیچ یک از مردم را برای دره‌می نزن و در گرفتن دره‌می مردی را بر پا نگه مدار و در راه خراج کسی را وادار به فروش چیزی مکن فرمان این است که به بخشودگی رفتار شود.».

و در جای دیگر: «فان شکوا ثقلاً او علةً او انقطاع شرب او بالة...» (همان: ۴۳۶). پس هر گاه مردم از سنگینی مالیات یا علی دیگر چون نیابی آب زمین یا آسمان، یا غرقاب زمین یا خشکی آن، شکایت آوردند، به امید سامان یافتن کارشان تخفیفشان بده، و هرگز بار مالی تخفیفی که برای خراج دهندگان قایل می‌شوی بر تو گران نیاید.»

امیرالمؤمنان علی علیه السلام در پیام دیگر به یکی از کارگزارانشان راجع به اخذ مالیات می‌فرماید: «انطلق علی تقوی الله وحده لاشريك له ولا تترؤعن مسلماً ولا تتجازنَّ علیه کارها...» (همان: ۳۸۰). «بر مبنای تقوای خدایی که یگانه است و برای او شریکی نیست به پیش! هرگز مباد که مسلمانی را بیمناک سازی یا بر زمین و باغ او به غیر دلخواهش وارد شوی و یا گذر کنی یا از او چیزی بیشتر از آنچه حق خدا در مال اوست بگیری!».

«...فان قال قائل لا، فلا تراجعهُ و ان انعم لك منعم فانطلق معه...» (همان جا). «در این هنگام اگر گوینده‌ای جواب منفی داد دیگر سخن خود تکرار مکن ولی اگر توانگری آری گفت همراهش روان شو، با دوری از هر نوع هراس افکنی، تهدید، سخت‌گیری و تحمیل». «واصدع المال صدعين ثم خيرة...» (همان جا). «در حسابرسی، دارایی را به دو قسمت متمایز تقسیم کن و سپس صاحب مال را در انتخاب آزاد بگذار، به همین ترتیب کار را ادامه بده تا همان چیز باقی بماند که برداشت حق خدا در مال او منحصر به آن است. پس حق خدا را از او بگیر. اگر در این هنگام او تقاضای فسخ نمود قبول کن و سپس اموال را درهم و مخلوط ساز». «فاذا اخذها أمينك فأوعز إليه ان لا يحول بين ناقة و بين فصيلها...» (همان: ۳۸۱). «پس زمانی که امین تو آن را تحویل گرفت به او گوشزد کن میان ماده شتران و بچه‌های شیرخوارشان فاصله نیندازد...».

تساوی در بهره‌مندی از بیت‌المال

از آنجا که تبعیض در بهره‌مندی از بیت‌المال در دوران دو خلیفه قبل نهادینه شده بود، در عمل، امام علیه السلام در این زمینه با مشکلات بسیاری مواجه بودند. گاه برخی از یاران امام علیه السلام از سر خیرخواهی — پیشگیری از تهدیدهایی علیه حکومت حضرت —

اعمال برخی انعطاف‌ها و تبعیض‌ها را در مورد افراد خاصی — که هم بانفوذ بودند و هم نسبت به سیاست مساوات در تقسیم بیت‌المال معترض بودند — پیشنهاد می‌کردند، اما خدامحوری و حق‌مداری و عدالت‌جویی حضرت مانع از قبول این گونه پیشنهادهای می‌شد و با قاطعیت اجرای قوانین الهی را دنبال می‌کرد و در پاسخ آنها می‌فرمود: «اتأمرونی ان اطلب النصر بالجور؟» (همان: ۱۸۳). «آیا مرا فرمان می‌دهید که پیروزی را طلب کنم به ستم کردن بر کسی که زمامدار او شده‌ام؟» این نحوه موضعگیری امام به‌رغم تسامح در مواضع دیگر گویای نکته ظریف و دقیق است و آن اینکه به کارگیری تسامح در همه جا مورد نظر امام نیست و مهم‌ترین ملاک و معیار برای امام برقراری عدالت است. لذا همو که آن‌گونه به والیان خود سفارش و تأکید بر تسامح دارد، در مقابل درخواستهای نا به جا سرسختانه می‌ایستد و مشکلات زیادی را در این راه به جان می‌خرد. قطعاً می‌توان گفت آنچه این امام بزرگوار را به قلتگاه کشاند عدالت‌خواهی و حق‌طلبی حضرتش بود و بس.

احترام به افکار عمومی

در رفتار علی علیه السلام اهتمام و احترام بسیاری به افکار عمومی دیده می‌شود. حضرت با آنکه در جنگ صفین به حکمیت راضی نیست و می‌داند که این پیشنهاد (امر) فریبی بیش نیست با این حال چون اقلیتی در سپاه حضرت به آن اظهار تمایل کردند ناچار بدان تن داد و شد آنچه شد و فرمود: «لیس لی ان املكکم علی ما تکرهون»، (همان: ۳۲۴). «بر آن نیستیم آنچه را خوش ندارید بر شما تحمیل کنم» آری هیچگاه شما را بر خلاف میلتنان وادار نمی‌کنم (خامنه‌ای ۱۳۶۸: ۲۷). این نحوه نگرش ریشه در نوع نگاه به انسان و تربیت انسانی دارد.

با چنین نگرشی است که «مسلمان در راه» تربیت می‌شود زیرا هر گاه مسلمان خود را قله حق و حقیقت و بی‌نیاز از انتقاد دیگران و تزکیه و تهذیب و توبه و انابه احساس کند به بیراهه رفته است حال آنکه شریعت، راه است و رهرو، باید همواره خود را نیازمند به اصلاح بدانند و ببینند و این امر محقق نخواهد شد مگر با استقبال از دیدگاه‌های مختلف، و به

همین سب می فرمایند: من استقبال وجوه الآراء عرف مواضع الخطاء، (صالح ۱۳۹۵: ۵۰۱). «کسی که آرای مختلف را از جهات گوناگون بررسی کند از خطا و اشتباه در امان خواهد ماند.»

در واقع احساس بی‌نیازی از آرای مختلف، یکی از مواضع لغزش انسان و چه بسا مهم‌ترین آنهاست. حال آنکه دستیابی به آرای متقن و استوار نه تنها نیازمند تضارب افکار است بلکه بررسی و سنجش دقیق آنها را نیز اقتضا می‌کند؛ از این رو فرمود: «اضربوا بعض الرّای ببعض تتولّد منه الصّواب المخصّو الرّای محض السّقاء» (آمدی ۱۳۳۵: ۷۱). «آرا را با یکدیگر در مضاربه قرار دهید تا از آنها نظر درست به وجود آید و رأی و نظر را زیر و رو کنید مانند زیر و رو کردن دوغ تا از آن کره به دست آید.»

و در جایی دیگر چنین می‌فرماید: «واضم آراء الرجال واختر اقربها الى الصواب و ابعدها عن الارتیاب» (لابوم ۱۳۴۴: ۱۵۲). «آرای صاحب‌نظران را با یکدیگر جمع‌آوری کن و نزدیک‌ترین به صواب و صلاح و دورترینش از شک و تردید را برگزین.»

امام علی^{علیه السلام} به رغم برخورداری از عصمت و بهره‌مندی از علم لدنی نه تنها از جزمیت در مقابل آرای مختلف پرهیز دارد بلکه بها دادن به آرای دیگران را راهی جهت تصمیم‌گیری صحیح و دور از خطا می‌داند. به بیان دیگر حضرت، نه تنها بر تحمل و بر تافتن عقاید و آرای مختلف، تأکید می‌کند بلکه در مقابله با جهالت و نادانی افراد نیز به نرم‌خویی و بردباری توصیه کرده و بر این معنا اصرار می‌ورزد که تنها آنچه متناسب با هاضمه آنان است بیان شود: «اتحبون ان یکذب الله ورسوله؟ حدثوا الناس بما یعرفون و أمسکوا مما ینکرون» (حکیمی ۱۳۶۰: ج ۱، ۱۴۶). «آیا دوست دارید که خدا و رسولش تکذیب شوند؟ اگر نه، با مردم تنها درباره آن چیز سخن گویند که به آن معرفت دارند و از گفتن آنچه برای ایشان ناشناخته است امساک نمایید.»

حضرت نه تنها در شنیدن آرای مختلف سعه صدر دارد بلکه در سخن گفتن و پیام رساندن نیز ملتزم به رعایت این نکته است. در همین زمینه به حدیثی می‌فرماید: «یا حدیفة لاتحدّث الناس بما لایعلمون فیظغوا ویکفروا انّ من العلم صعباً شدیداً محمّله و لو حمّله الجبال عجزت عن حمّله» (همان: ۱۴۷). «از آنچه مردم بر آن علم ندارند سخن مگو

زیرا آنان طغیان می‌کنند و کفر می‌ورزند چه، قسمتی از علم بسیار سخت و شدید است تا جایی که کوهها نیز از حمل آن عاجزند.»

مدارا در رویارویی با خلفا

مقام و منزلت مولا علی عَلَيْهِ السَّلَام در نزد پیامبر چنان بود که پیامبر در مورد ایشان فرمود: «انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لاني بعدی» (مجلسی [بی تا]: ج ۷۲، ص ۱۴۶). «نسبت تو به من مانند نسبت هارون به موسی است مگر اینکه پس از من پیامبری نیست». پیامبر ختمی مرتبت در آخرین حج خویش در غدیر خم مسئلهٔ جانشینی مولا را با شفاف‌ترین واژه‌ها بیان کردند که: «هر کس من مولای او هستم پس این علی مولای اوست» چنان که این مطلب از سوی راویان اهل سنت به طرق مختلف نقل و در صحیحین و سنن مختلف نیز گزارش شده است (امینی ۱۳۷۸: ج ۱، ۱۵-۱۴). و در نهایت پیامبر در صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آخرین روزهای حیات خویش نیز قلم و دوات خواستند که مطلب جانشینی خود را معین فرمایند که خلیفهٔ دوم مانع از این کار شد (ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ۵۱) و سرانجام پیامبر رحلت فرمود و مسئلهٔ جانشینی ایشان بدانجا رسید که رسید.

بی‌گمان هیچ کس به اندازهٔ خود آن حضرت عمق این فاجعهٔ دردناک تاریخی را درک و تبیین نکرده است: «اما واللّه لقد تَقَمَّصَهَا فلان و انه ليعلم ان محلی منها محل القطب من الرّحی ينحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر فَسَدَلْتُ دونهَا ثوباً و طَوَيْتُ عنها كُتُحاً...» (صالح ۱۳۹۵: ۴۸). «به خدا سوگند، او (ابوبکر) ردای خلافت را بر تن کرد، در حالی که خوب می‌دانست، من در گردش حکومت اسلامی همچون محور سنگهای آسیایم (که بدون آن آسیا نمی‌چرخد). او می‌دانست سیل‌ها و چشمه‌های (علم و فضیلت) از دامن کوهسار وجودم جاری است و مرغان (دور پرواز اندیشه‌ها) به افکار بلند من راه نتوانند یافت. پس من ردای خلافت را رها ساختم و دامن خود را از آن در پیچیدم در حالی که در این اندیشه فرو رفته بودم که با دست تنها به پا خیزم و یا در این محیط پرخفقان و ظلمتی که پدید آورده‌اند صبر کنم.»

حضرت یکی از مهمترین دلایل چشم‌پوشی از حق خویش را، پیشگیری از بروز خشونت در جامعه ذکر می‌کند (ابن عساکر ۱۳۷۸: ۳، ۹۲).

با این همه حضرت راه مدارا و نرمش با او را در پیش می‌گیرند: «...فرأیت أنّ الصبر علی هاتا احجی، فصبرت و فی العین قذی و فی الخلق شجا، اری تُراثی نهباً...» (صالح ۱۳۹۵: ۴۸). «عاقبت دیدم بردباری و صبر به عقل و خرد نزدیکتر است، لذا شکیبایی ورزیدم ولی به کسی می‌ماندم که خاشاک چشمش را پر کرده و استخوان راه گلویش را گرفته با چشم خودم می‌دیدم، میراثم را به غارت می‌برند...».

دوران ابوبکر

یکی از تاریخ‌نویسان موقعیت امام علی علیه السلام و یارانشان را در این دوران این گونه ترسیم می‌کند: امیرالمؤمنین علیه السلام و عده‌ای از مهاجرین و انصار در دوران سه یا شش ماهه پس از وفات پیامبر در مواجهه با خلافت ابوبکر موضع بسیار سخت و پرصلابتی داشتند، حتی موفق شدند با منطق و برهان، افراد بسیاری را قانع کنند که در بیعت با ابوبکر اشتباه کرده‌اند. در چنین اوضاعی بود که متوجه شدند عده‌ای از اعراب مرتد شده و قصد شورش و طغیان دارند. در این شرایط سخت از تاریخ اسلام، بود که امام علیه السلام اندیشید، بنا به مصلحت بقای اسلام می‌بایست گذشته را نادیده بگیرد و تمام تلاشهای خود را متوجه اعتلاء دین خدا گرداند. بدین ترتیب، فرستاده‌ای نزد ابوبکر فرستاد و او را دعوت کرد. شیخ شتابان به نزد وی آمد و ملاقات بین آن دو در فضایی آرام انجام گرفت. امیرالمؤمنین علیه السلام در آن لحظات خود را کاملاً فراموش کرد و از هر گونه مجادله‌ای خلاف مصالح اسلام خودداری فرمود و همه دشمنی‌ها را به خاطر خدا ترک کرد. گفتگو در فضایی آرام و دوستانه بین آن دو تا بدانجا پیش رفت که امیر مؤمنان علیه السلام به وی گفت: «انکار و نادیده گرفتن فضل تو و یا بخل و حسد نسبت به خیری که خدا به تو ارزانی داشته، مانع از بیعت کردن ما با تو نشد بلکه در این امر حق برای ما بود که شما سر رشته آن را در ربودید و آن را از ما دفع کردید». ابوبکر در پاسخ گفت: «ای ابوالحسن قسم بدانکه جانم به دست اوست خویشاوندی رسول خدا محبوب‌تر است نزد من از خویشاوندان خودم. اما در مورد این اموال که بین ما اختلاف انداخته من از راه درست منحرف نشدم و روش پیامبر را ترک نکردم... (طبری ۱۳۵۷: ج ۲، ۴۴۸). ظاهراً ابوبکر

نمی‌خواهد مسئله خلافت مطرح شود و موضوع را به قضیه فدک معطوف می‌سازد؛ حال آنکه موضوع صحبت امام علیه السلام، بر محور خلافت بود و در واقع امام او را به استبداد و غضب خلافت محکوم کرده بود. با این همه صحبت بین آن دو این گونه تمام می‌شود و گروهی که ناظر مخالفت و عدم بیعت علی علیه السلام بودند، و در آن زمان مطمئن می‌شوند که علی علیه السلام از همه چیز منصرف شده است و در ادامه نیز شاهدند که مولا چگونه همچون ناصح امینی برای خلیفه در سختیها و مشکلات به وی کمک می‌کند و از امور دنیوی به قضاوت و آگاه کردن مردم بسنده کرده است. گویی همه آنچه گذشته و آنچه از این جماعت بر وی رسیده از غضب حق وی و بدیهایی که با همسرش، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام گرفته، همه را نادیده انگاشته و سینه‌اش چنان وسعتی می‌یابد که هرگز انسان دیگری غیر از او قابلیت چنین وسعتی را ندارد و گذشته‌ها را به خاطر خدا و اسلام به دور می‌افکند (معروف حسنی ۱۹۷۷: ۳۵۳).

دوران عمر بن خطاب

در حالی که حضرت علی علیه السلام، خود شایسته خلافت پیامبر خداوند بود اما از آنجا که مظهر رحمت و رأفت الهی بود و رحمتش بر غضبش سیطره داشت از حق مسلم خویش چشم می‌پوشد؛ در این باره ظرایف و دقایق از اوج روحی و ایمانی امام علیه السلام قابل طرح است که در این مقال نمی‌گنجد. تنها به گوشه‌ای از این عظمت اشاره می‌کنیم و می‌گذریم. امام علیه السلام بارها دلسوزانه خلیفه دوم را از حضور در خط مقدم جنگ بر حذر می‌دارد تا کیان حکومت اسلامی حفظ شود و همین حفظ وحدت در سایه تساهل و مدارا بود که باعث قدرت و عظمت مسلمانان شد.

زمانی که عمر بن خطاب خواست به نبرد با رومیان برود با علی علیه السلام مشورت کرد و مولای متقیان فرمود: ... اِنَّكَ مَتَى تَسِرْ اِلَى هَذَا الْعَدُوِّ بِنَفْسِكَ فَتَلْقَهُمْ فَتَنْكَبُ... «... اگر تو خود، به سوی دشمن روی و خود با دشمن رویاروی شوی اگر مغلوب گردی، مسلمانان را تا اقصی بلادشان پناهگاهی نمی‌ماند و پس از تو مرجعی ندارند که به آن باز گردند...» (صالح ۱۳۹۵: ۱۹۳).

و نیز هنگامی که عمر بن خطاب به قصد رفتن برای جنگ با ایرانیان با آن حضرت مشورت کرد علی علیه السلام او را از این امر باز داشت: «... مکان القیم بالامر مکان النظام من الخرز یجمعه و یضمّه...» (صالح ۱۳۹۵: ۲۰۳). «... جایگاه فرمانده سپاه مانند رشته‌ای است که مهره‌ها را در آن کشند و او آنها را در کنار هم جای داده، اگر آن رشته بگسلد مهره‌ها پراکنده شوند و هر یک به سویی روند آن سان که گردآوردنشان هرگز میسر نگردد».

مواضع خیرخواهانه امام علیه السلام نسبت به خلفا آن گونه بود که عمر بن خطاب همواره می‌گفت: «کاد ینهک ابن الخطاب لولا علی بن ابی طالب» و یا «اعوذ باللّه من معضله لا علی بها» و یا «لولا علی لهلك عمر» (امینی ۱۳۷۸: ج ۱، ۶).

دوران عثمان

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در دوران عثمان نیز از این سیره — مدارا — خارج نگشت و همواره در کارهای علمی و مشکلات قضایی راهنما و کارگشای او بود (مفید ۱۳۹۹: ۱۱۳). هر چند برخورد عثمان با حضرت عاقلانه و از سر درایت نبود، با این همه امام علیه السلام دست از خیرخواهی نسبت به او برنداشت و هماره او را نصیحت می‌فرمود. هنگامی که عثمان در محاصره بود مردم با صدای بلند از علی علیه السلام می‌خواستند تا خلافت را به عهده بگیرد، لذا عثمان از حضرت خواست تا از مدینه بیرون برود و در «سرزمین یثیب» اقامت کند. و حضرت چنین کرد. بار دیگر عثمان خواست تا ایشان به مدینه برگردد و علی علیه السلام درخواست وی را اجابت کرد. عثمان بار دیگر از حضرت خواست تا به ینبع برود. علی علیه السلام به ابن عباس فرمود: «یا ابن عباس ما یرید عثمان إلا أن یجعلنی جملاً ناضحاً بالفروب...» (صالح ۱۳۹۵: ۳۵۸). «ای پسر عباس، عثمان نمی‌خواهد مگر اینکه مرا مانند شتر آبکش قرار دهد تا با دلو بزرگ پی در پی بیایم و بروم... به خدا سوگند از او دفاع کردم به گونه‌ای که ترسیدم گناهکار شده باشم».

در زمانی که مردم برای کشتن عثمان به خانه وی هجوم آوردند امام علیه السلام حسن و حسین علیه السلام را که سرور جوانان اهل بهشت و میوه دل پیامبر بودند به حمایت از عثمان

فرستادند تا در دو طرف خانه وی پاسداری دهند (عبدالمقصود [بی تا]: ج ۲، ۲۸۴؛ بلاذری [بی تا]: ج ۵، ۶۹).

پس از آنکه عثمان به قتل رسید گروهی از اصحاب گفتند کاش کسانی را که بر کشتن عثمان اجتناع کردند کیفر می نمودی. امام فرمود: «انّ الناس من هذا الامر — اذا حرّك — علی امور...» (صالح ۱۳۹۵: ۲۴۳). «اگر خونخواهی عثمان صورت پذیرد مردم را بر سه گروه خواهید یافت، گروهی را نظری است چون نظر شما و گروهی را نظری است بر خلاف نظر شما و گروه سوم نه نظر شما را دارند و نه نظر مخالفینتان را پس شکیبایی ورزید تا مردم آرام گیرند و دلها بر جای خود قرار گیرد و حقوق از دست رفته به آسانی گرفته شود شتاب مکنید و مرا آسوده گذارید و منتظر فرمائی باشید که به شما می دهم. مبادا کاری کنید که تزلزل نیروی مرا در پی داشته باشد یا نیروی مرا فرو اندازد و موجب سستی و خواری ما گردد و من تا آنگاه که مدارا سودمند افتد این مهم را به مدارا از میان بخواهم داشت و چون چاره ای نیامد داغ کردن آخرین چاره است.»

و این گونه است که رفق و مدارات علی علیه السلام به سان ابزاری در جهت ممانعت از خشونت، فتنه و آشوب و تحریک احساسات به کار گرفته می شد.

مدارا در مقابل دشمن

یکی از برجسته ترین مصادیق تسامح مولا امیرالمؤمنین علیه السلام مدارای ایشان با دشمنانشان است، حضرت به رغم شجاعت و یکه تازی در میادین نبرد، نه تنها نسبت به جنگ تمایل نداشت بلکه آن را امری مکروه و ناخوشایند می دانست و خود نیز از آن متنفر و بیزار بود.

ولی این شدت و حرارت در بیزارى از جنگ و دعوت به صلح، به آن معنا نیست که در هر صورت باید تسلیم شد و خاضع گردید (جرداق ۱۳۴۴: ۲۹۰، ۲۸۸). بدین معنا که اگر گروهی به خاطر جلب منافع شخصی در صدد زیر پا گذاشتن حق برآیند، آنجاست که راهی جز مبارزه و جنگ باز نخواهد ماند. اما در جنگ های او دو نکته ممتاز و برجسته قابل توجه است: اول آنکه او و یارانش هرگز شروع کننده نباشند (صالح

۱۳۹۵: ۳۷۳). دوم اینکه از اصول حاکم بر جنگها — منع خدعه و فریب، عدم تعقیب فراریان و... — هیچ گونه تخطی صورت نگیرد.

به همین سبب است که حضرت علی علیه السلام قبل از هر یک از جنگهایی که بعد از رسیدن به حکومت، از طرف دشمنانشان تدارک دیده شد، در تبیین برخی از حقایق برای آنان سخت می کوشید تا آنانی که از روی جهالت و نادانی در مقابل او صف کشیده اند حتی المقدور آگاه گردند ضمن اینکه تا آنجا که امکان داشت از اینکه شروع کننده جنگ باشد امتناع می ورزید آن چنان که گاه به تعلل متهم می شد و این نبود مگر به دلیل اینکه در نظر وی چیزی زشت تر از جنگ وجود نداشت (جرdaq ۱۳۴۴: ۲۸۹). در واقع در مکتب مولا امیرالمؤمنین علیه السلام، اصل بر رفتار انسانی با همه انسانها، حتی دشمن است. از این رو در میدان معرکه هرگز حتی به سب و لعن دشمن رضایت نمی دهد — در بحث قاسطین خواهد آمد — و یاران خود را به طلب هدایت برای دشمن سفارش می کند. و بر همین اساس است که بعد از جنگ، امام علیه السلام اصرار بر اعمال عطوفت و مدارا دارد. فرمان حضرت منع خدعه و فریب در حین جنگ و عدم تعقیب فراریان و نکشتن مجروحان دشمن، بعد از جنگ است. شاهد این مدعی برخورد امام بعد از جنگ جمل و در بدو ورود به بصره است (طبری ۱۳۵۷: ج ۴، ۴۹۶؛ مفید ۱۳۶۹، ج ۱، ۲۵۷) یا عملکرد ایشان با زخمی های نهروان در کوفه (ابن اثیر ۱۴۰۸: ج ۲، ۴۲۴؛ رشاد ۱۳۸۰: ج ۶، ۴۳۹).

مدارا در مقابل ناکثین

هنوز چندی از قبول خلافت مولا نگذشته که آهنگ مخالفت — با انگیزه های مختلف — از گوشه و کنار به گوش می رسد. با گسترش دامنه اعتراض ها، امام علیه السلام روز به روز با تنگنانهایی جدید روبه رو می شود، و تنها یک راه در مقابل اوست و آن هم جنگ!! با این همه از هر فرصتی بهره می گیرد تا شاید وجدانهای خفته را بیدار کند و آنان را از در افتادن در وادی ضلالت و تیرگی بر حذر دارد. در نخستین جنگ، امام از یک طرف با عایشه روبه روست و از طرف دیگر با یاران قدیمی پیامبر صلی الله علیه و آله — طلحه و زبیر — که

اینک تغییر جهت داده و دنیاطلبی را برگزیده‌اند. پس از سر درد در پی نمایاندن حق به آن دو، این گونه می‌نویسد: «أما بعد، فقد علمتم، و ان کتمتم، انّی لم أرد الناس حتی...» (صالح ۱۳۹۵: ۴۴۵). «اما بعد، شما نیک می‌دانید (هر چند کتمان می‌کنید) که من آهنگ مردم نکردم تا آنها آهنگ من کردند من از آنها بیعت نخواستم تا آنها با من بیعت کردند. شما دو تن از کسانی بودید که به سوی من آمدید و به من دست بیعت دادید. بیعت کردن مردم با من بدان سبب نبود که مرا قدرتی غالب یا مالی فراوان است. اگر شما از روی رضا با من بیعت کرده‌اید از این بیعت‌شکنی بازگردید و بر خود توبه کنید و اگر به اکراه بیعت کرده‌اید به سبب تظاهر به طاعت و در دل نهان داشتن معصیت، راه بازخواست خود را بر من گشاده داشته‌اید به جان خود سوگند که شما از دیگر مهاجران به تقیه و کتمان سزاوارتر نبودید. نپذیرفتن بیعت من پیش از آنکه داخل در بیعت شوید برای شما آسان‌تر بود از بیعت کردن و خارج شدن از آن. می‌پندارید که من عثمان را کشته‌ام. میان من و شما از اهل مدینه کسانی هستند که نه با من هستند و نه با شما، اینان قضاوت کنند تا هر کس هر اندازه در این امر دخالت داشته برگردنش آید و از عهده آن برآید. ای دو مرد سالخورده از این رأی و نظر که دارید باز گردید که اگر امروز چنین کنید تنها عار گریبانگیر شماست و اگر دادرسی به قیامت واگذارید هم عار است و هم نار.»

اما در این رویارویی نیز امام سپاهیان خود را از آغاز پیکار بر حذر می‌دارد (خویی ۱۳۹۶: ج ۱۸، ۱۲۴؛ رشاد ۱۳۸۰: ج ۹، ۱۰۵). در گرما گرم جنگ جمل امام علیه السلام، زیر را احضار می‌کند تا شاید او را از راه باطلش منصرف سازد اما عبدالله پسر زیر امکان توبه را از پدر سلب می‌کند و به او نسبت ترس و بزدلی می‌دهد تا مجدداً به راه باطل بازگردد. پس از آن، زیر نیزه را گرفت و بر اصحاب علی علیه السلام حمله برد. علی علیه السلام گفت: «اخرجوا للشیخ فأنه محرّج» (ابن ابی یعقوب ۱۳۴۳: ۸۰ و ۸۱). «برای پیرمرد راه را باز کنید که او را به حرج افکنده‌اند.»

مدارا با قاسطین

از مهمترین مظاهر مدارای علی علیه السلام در مقابله با دشمنانش، مسائلی بود که در جریان

جنگ صفین به وقوع پیوست. ضمن اینکه در این جنگ نیز حضرت علی علیه السلام از آغاز کردن جنگ کراهت داشت و در پی آن بود تا شاید با صحبت و محاوره، این ماجرا خاتمه یابد. اما به دلیل اضطرار و نجات دهها هزار نفر از یارانش که در خطر مرگ بودند، دست به اقدامی زد که بدان تمایل نداشت (معروف حسنی ۱۹۷۷: ۴۷۱).

از جمله وقایعی که گویای سعه صدر و روح بلند امام علیه السلام است، داستانی است که در ماجرای حکمیت، اتفاق افتاد. آن گاه که ابوموسی اشعری از طرف علی علیه السلام و عمرو بن عاص از طرف معاویه تعیین شدند. مقرر گشت دو قرارداد حکمیت نوشته شود. نوشته‌ای از علی علیه السلام به خط عبدالله بن ابی رافع و نوشته‌ای از معاویه به خط عمیر بن عبّاد کنانی، در مقدم داشتن علی علیه السلام یا نامیدن ایشان به امیرالمؤمنین نزاع پیش آمد. ابوالاعور سلمی گفت: «علی را مقدم نمی‌داریم» اصحاب امام علیه السلام گفتند: «نام او را تغییر نمی‌دهیم و او را جز به عنوان امیرالمؤمنین نمی‌نویسیم». میان ایشان نزاعی سخت برخاست تا به زد و خورد کشید. اشعث گفت: «این نامه را محو کنید». اشتر به او گفت: «ای یک چشم به خدا سوگند که در نظر گرفتم شمشیر خود را از خون تو بیالایم چه، مردمی را کشته‌ام که از تو بدتر نبوده‌اند و من می‌دانم که تو جز فتنه‌جویی نظری نداری و جز بر محور دنیا و گزیدن آن بر آخرت به گردش در نمی‌آیی». پس چون اختلاف کردند علی علیه السلام گفت: «الله اکبر، پیامبر خدا در روز حدیبیه برای سهیل بن عمرو نوشت این چیزی است که پیامبر خدا بر آن صلح کرد». سهیل گفت: «اگر ما دانسته بودیم که تو پیامبر خدایی با تو نبرد نمی‌کردیم و آن گاه پیامبر خدا نام خود را با دست خود محو کرد و مرا فرمود تا نوشتم: «من محمد بن عبدالله» و گفت: «نام من و نام پدرم پیامبری مرا از میان نمی‌برد. پس نام من و پدرم نیز امارت مرا از بین نمی‌برد» و آنان را فرمود تا نوشتند: «من علی بن ابی طالب» و نامه به هر دو گروه نوشته شد که بدان خشنود باشند و به هر چه کتاب خدا آن را واجب شمارد (ابن ابی یعقوب ۱۳۴۳: ۹۱).

نمونه‌ای دیگر، در تاریخ آمده است: «مردی از کار برکنار شدگان زمان امام علی علیه السلام که حکومت علوی چندان با ذائقه‌اش سازگار نبود از آن حضرت برای زیارت اقوام و دوستان رخصت سفر به شام خواست. علی علیه السلام رخصت داد. اصحاب که به قصد آن

رفق و مدارات در کلام و مرام علی (ع) / ۱۲۳

مرد پی برده بودند گفتند که وی خیال دارد به ضرر تو با معاویه همکاری کند و با رفتن به شام فتنه‌ای به پا خواهد کرد. امام فرمود: «خودش می‌داند مانع او نشوید». همچنین عامل بصره به او نوشت که در اینجا عده‌ای قصد رفتن به شام و دربار معاویه را دارند با آنان چه معامله‌ای کنم؟ حضرت فرمود: «بگذار بروند زیرا آنان نمی‌توانند زیر بار مساواتی که در حکومت ما حاکم است بروند» (خامنه‌ای ۱۳۶۸: ۳۴).

آری علی علیه السلام هرگز کسی را قبل از جنایت قصاص نکرد و همواره با مردم برخوردی خوش‌بینانه داشت و حتی در مواردی که به احتمال قریب به یقین طرف مقابل قصد خیانت و دشمنی داشت تا زمانی که عمل خائنانه انجام نمی‌گرفت علی علیه السلام به محدود نمودن، حصر و حبس وی اقدام نمی‌کرد.

رعایت نکات اخلاقی و پای‌بندی به اصول در تمام مقاطع زندگی حضرت ساری است. لذا خوش ندارد که شیعیانش کسی را که به آنان ستم روا داشته، ناسزا و دشنام بگویند و نه تنها با قاطعیت آنها را از این کار منع می‌کند و بلکه از پیروان خود می‌خواهد که در حق آنها به نیکی دعا کنند. و این همه شکوه و زیبایی در سلوک با دیگران، جز از علی علیه السلام از هیچ کس دیگر ساخته نیست.

«انی اکره لکم ان تکنوا سبابین و لکنکم لو وصفتهم اعمالهم و ذکرتم حالهم کان اصوب فی القول...»، (صالح ۱۳۹۵: ۳۲۳). «... دوست ندارم که شما دشنام دهنده باشید. ولی اگر به وصف اعمال و بیان حالشان پردازید و کردار آنها را یادآوری نمایید سخت‌تر به صواب نزدیک‌تر و عذرتان پذیرفته‌تر است. به جای دشنام آنها بگویید: بار خدایا خون‌های ما و آنها را از ریختن نگه‌دار! بین ما و آنها را اصلاح کن و آنان را که در این گمراهی هستند راه بنمای تا هر که حق را نمی‌شناسد، بشناسد و هر که آزمند گمراهی و دشمنی است از آن باز ایستد».

مدارا با مارقین

و خلاصه گروهی که در مقابل علی علیه السلام به مبارزه برخاستند، جماعتی بودند خشونت‌طلب و مخالف هر گونه مدارا، حتی اگر این تسامح از جانب امام و ولی امر

مسلمین باشد. این گروه حتی این امر را از امام نیز بر نمی تافتند و معتقد بودند هر کس مثل آنان نیندیشد باید کشته شود. لذا به تفتیش عقاید می پرداختند و هر که را با مذهب خود موافق و همراه نمی یافتند از دم تیغ می گذراندند بهترین نمونه این ماجرا کشتن عبدالله بن خَبَّاب و همسر حامله او است (طبری ۱۳۵۷: ج ۴، ۶۰).

با این همه علی علیه السلام همچنان با رفق و مدارا و سهل گیری با دشمنان خود رفتار می کند تا آنجا که آنان خود نسبت به این همه نرمش معترض می شوند. ایشان «با خوارج در منتهی درجه آزادی و دموکراسی رفتار کرد. او امام است و آنها رعیتش، هر گونه اعمال سیاستی برایش مقدور بود اما او آنها را زندانی نکرد و تازیانه شان نزد حتی سهمیه آنان را از بیت المال قطع نکرد و به آنها همچون سایر افراد نگریست. این معنا در زندگی علی علیه السلام عجیب نیست، اما واقعیت این است که چنین امری در دنیا کمتر نمونه دارد. خوارج در همه جا، در اظهار عقیده آزاد بودند و حضرت و اصحابش با سعه صدر با آنان روبه رو می شدند و صحبت می کردند، طرفین استدلال می کردند، استدلال یکدیگر را جواب می گفتند. شاید این مقدار آزادی در دنیا بی سابقه باشد که حکومتی با مخالفین خود تا این درجه از شرح صدر رفتار کرده باشد. برخی از آنها در مسجد و در اثناء سخنرانی و خطابه علی علیه السلام ایجاد مزاحمت می کردند؛ روزی امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر بود مردی آمد و سؤالی کرد، علی علیه السلام بالبدایه جواب گفت. یکی از خوارج از بین مردم فریاد زد: «قاتله الله ما أفتقه»، «خدا بکشد او را، چقدر فهم است»، دیگران خواستند متعرضش شوند اما علی علیه السلام فرمود رهایش کنید او تنها به من ناسزا گفت (مطهری ۱۳۷۹: ۱۲۹).

هنگامی که خوارج ندای «ان الحكم الا لله» سر دادند علی فرمود: «کلمة حق يراد بها الباطل» و آنگاه در تبیین و توجیه امر برای آنان فرمود اینکه گفتید من شما را در روز صفین مجبور نکردم تا به امر خدا باز گردید [به این دلیل بود که] خدای عز و جل فرمود خود را با دست خود به هلاک نیفکنید و شما گروهی بسیار بودید و من و اهل بیت مردمی اندک. اما اینکه گفتید من دو حکم را به داوری پذیرفتم پس همانا خدای عز و جل در شغالی که به رُبع درهمی [فروخته می شود] حکم پذیرفته و گفته است دو نفر عادل از شما

بدان حکم کنند و اگر به آنچه در کتاب خداست حکم کرده بودند مرار و نابود که از حکم آن دو بیرون شوم. اما گفتار شما که من وصی بودم و وصیت را ضایع کردم، پس همانا خدای عز و جل می‌گوید: «برای خداست بر مردم حج خانه، کسی که بدان راهی پیدا کند و کسی که کافر شود پس به راستی خدا از جهانیان بی‌نیاز است». بگوئید که اگر کسی حج خانه خدا را انجام ندهد آیا خانه، کافر می‌شود؟ اگر کسی توانایی دارد به حج خانه خدا نرود خود کافر شده و شما هم به رها کردن من خود کافر شدید نه آنکه من با رها کردن شما کافر شده باشم (ابن ابی یعقوب ۱۳۴۳: ج ۲، ۹۶).

خوارج عقیده داشتند هر کس گناه کبیره‌ای کند کافر می‌گردد و از اسلام خارج می‌شود. علی علیه السلام به آنها فرمود: «اگر چنین می‌پندارید که من خطا کرده‌ام و گمراه شده‌ام (به فرض که چنین باشد) پس چرا به گمراهی من همه امت محمد صلی الله علیه و آله را گمراه می‌شمارید؟ و آنها را با خطای من مورد مؤاخذه قرار می‌دهید و به گناه من تکفیرشان می‌کنید. شمشیرهای خویش را بر دوش گذاشته (به هر کجا می‌توانید می‌زنید) جای سالم را از ناسالم تمیز نمی‌دهید گناهکار و بی‌گناه را با هم فرق نمی‌گذارید و در حالی که می‌دانید پیامبر صلی الله علیه و آله زناکار همسر دار را سنگسار می‌کرد و پس از آن به وی نماز می‌خواند و سپس ارث او را میان خاندانش تقسیم می‌نمود» (صالح ۱۳۹۵: ۱۸۴).

مشاهده می‌شود که علی علیه السلام حتی آن دسته از دشمنان خود را که دچار جمود و خشک مغزی بودند نیز با احتجاج و استدلال فرا می‌خواند تا اگر ضمیر روشنی در آن میان باشد با نرمش و مدارا و احتجاج به راه آیند. و اگر قرآن در بیان صفات پیامبر و یارانش فرمود ﴿شهداء علی الکفار و رحماء بینهم﴾ (فتح: ۲۹). باید گفت خشونت در مقابل کفار زمانی به کار می‌رود که تمام مراحل دعوت همراه با نرمی، استدلال و توصیه به حق به کار گرفته شده و در صورت بی‌نتیجه بودن، به عنوان آخرین گزینه مطرح خواهد بود. تا جایی که هر گاه در دل انسان کافر اندک نشانی از حق طلبی باشد، هدایت کننده، با نرمش در کردار و قول لین و بیانی مستدل و قانع کننده، بر کفر و عناد و لجاح وی غلبه نماید و حق را متناسب با درک و فهم و آگاهی فرد مخالف و در حد اندیشه وی مطرح کند.

سخن آخر

از مجموع آنچه آمد شاید بتوان گفت پیام به کارگیری این گونه شیوه‌ها، که نه تنها در درون بلکه در نمود بیرونی، نمایانگر نرمی و مهرورزی محض نسبت به مردم بوده، ارائه سنتی استوار و قرآنی در اداره جامعه بر اساس «عدالت» و «حفظ کرامت انسان» است و این همه برخاسته از آموزه‌های قرآنی و سنت نبوی است.

از این رو، تمام تلاش امام در طول دوران حکومت، باز گرداندن جامعه به سمت و سویی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم را بدان فراخوانده بود. چرا که در مدت بیست و اندی سال بعد از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هر چند بسیاری از مظاهر حفظ شده بود، اما برخی رفتارهای جاهلی — تبعیض‌ها، عصبیت‌ها، و... — که سخت مورد نکوهش اسلام بود دوباره بازگشته بود. و از آنجا که این دگرگونی بر اساس نحوه نگرش خلفای قبل نسبت به انسان و کرامت انسانی بود، امام علیه السلام باید می‌کوشید تا این نگرش را به نگاه قرآنی بازگرداند که لقد کرمنا بنی آدم؛ که در نظر امام این از مهمترین مبانی است و اساس تمام کرامت‌های دیگر؛ اگر آزادی برای امام امری مهم تلقی می‌شود، به دلیل نوع انسان‌شناسی حضرت و نگاه او به مردم است. اهمیت این مسأله در آن است که امام در موضع یک حاکم بر این امر اصرار می‌ورزد و رعایت آن را وظیفه تمام والیان خویش می‌داند (صالح ۱۳۹۵: ۵۳). او نیک می‌داند که زمینه اعمال آزادی مردم را حاکمان باید فراهم سازند و حتی با درایت و دقت موانع موجود و احتمالی را در این جهت شناسایی و در رفع آن بکوشند و افزون بر اینها، مردم را به این گونه امور تشویق و بلکه امر کنند. گویاترین نمونه در این مورد سخنی است از امام علی علیه السلام که وقتی خبر کشته شدن خیریت بن راشد (رئیس فرقه‌ای از خوارج) به حضرتش رسید، فرمود: «مادرش به عزایش بنشیند! چقدر بی عقل و بی تقوا بود... آن گاه به او گفتم به خدا سوگند، من تو را با تقوا و خردمند نمی‌دانم، سزاوار بود می‌دانستی که من هرگز با کسی که اسلحه به رویم نگیرد و آن گونه که پیش‌تر به تو گفته بودم، با رفتار و کردار خود، عداوتش را با من آشکار نسازد، هیچ‌گاه برخورد نخواهم کرد. من از تو انتظار داشتم اگر آنان را می‌کشتم به من اعتراض می‌کردی و می‌گفتی: «از خدا بپرهیز. چرا خون کسانی که شخصی را نکشته

و عهد خود را نقض نکرده و بر تو خروج نکرده‌اند، می‌ریزی؟» (رشاد ۱۳۸۰: ج ۵، ۶۳).

از این روست که امام بر آزادی و حریت انسان تأکید دارد: الناس کلهم احرار (حر عاملی [بی تا]، ۱۶، ۳۳) و این مهم را با فرهنگ‌سازی و ایجاد بسترهای مناسب برای رشد و شکوفایی انسان، پی می‌گیرد. تکیه بر ضرورت برخورداری والیان از سعه صدر، تقسیم عادلانه بیت‌المال، توجه و اهمیت به افکار عمومی، نحوه برخورد با مخالفان و دشمنان، اصرار بر رعایت انصاف و عدالت در نحوه اخذ مالیات از رعیت، تأکید بر حفظ اصول در میدان جنگ و بعد از جنگ و... همه و همه ناظر بر این معناست که حضرت، افزون بر تدبیر منطقی امور دنیا، نگاهی غایت‌مدارانه به آخرت و انعکاس عمل کرد سیاسی خود در دار باقی دارد (رشاد ۱۳۸۰: ج ۶، ۳۶۲). و اگر این محورها نبود شاید به کارگیری این همه رفق و مدارا در اندیشه و عمل مولا امیرالمؤمنین علیه السلام قابل درک و هضم نبود.

منابع و مأخذ

- آمدی، عبدالواحد (۱۳۳۵)، غررالحکم و دررالکلم، قم، دارالکتاب.
- ابن ابی الحدید (۱۳۸۷)، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیة، عیسی البابی و شرکائه، الطبعة الثانية، القاهرة.
- ابن ابی یعقوب، احمد (۱۳۴۳)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- ابن اثیر، عزالدین (۱۴۰۸)، الکامل فی التاریخ، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- ابن سعد، محمد (۱۳۲۵)، الطبقات الکبری، چاپ بریل لیدن.
- ابن عساکر، علی بن حسین (۱۳۷۸)، ترجمة الامام علی بن ابی طالب (ع)، جزء ۳، نشر داود، تهران.
- ابن منظور، جمال‌الدین محمد بن مکرم (۱۴۰۵)، لسان العرب، نشر ادب الحوزة، قم.
- ازهری، محمد بن احمد (۱۳۸۴ ق)، تهذیب اللغة، تحقیق عبدالسلام هارون و...، ج ۱۴، المؤسسة المصریة العامة للتألیف و الانباء و النشر، مصر.

- امینی، عبدالحسین احمد (۱۳۷۸)، الغدير، دار الكتاب العربي، الطبعة الثالثة، بیروت.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۹)، «تاریخ اندیشه تساهل سیاسی»، تساهل و تسامح، تهران، مؤسسه انتشاراتی آفرینه.
- بلاذری، احمد بن یحیی ابی تا، انساب الاشراف، مكتبة المثنی، بغداد.
- جرداق، جرج (۱۳۴۴)، علی (ع) و حقوق بشر، ترجمه سیدهادی خسروشاهی، مؤسسه انتشارات فراهانی، تهران.
- جوهری، اسماعیل بن حماد ابی تا، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، دار الكتاب العربي، مصر.
- حر عاملی، محمد بن حسن ابی تا، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، تصحیح عبدالرحیم ربانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان.
- حکیمی، محمدرضا و علی و محمد (۱۳۶۰)، الحیاة، دائرة الطباعة و النشر، چاپ سوم، تهران.
- خامنه‌ای، سیدمحمدعلی (۱۳۶۸)، علی (ع) و صلح جهانی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
- خوری الشرتونی، سعید (۱۸۸۹)، اقرب الموارد، المطبعة اليسوعية، بیروت.
- خویی، حبیب الله (۱۳۹۶)، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، تصحیح سیدابراهیم میانجی، مكتبة الاسلامية، تهران.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳)، لغت نامه، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- رشاد، علی اکبر (۱۳۸۰)، دانشنامه امام علی (ع)، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران.
- صالح، صبحی (۱۳۹۵)، نهج البلاغه، مرکز بحوث الاسلامیه، قم.
- صفی پور، عبدالرحیم (۱۳۴۴)، منتهی الارب فی لغة العرب، المطبعة الاسلامية، طهران.
- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر (۱۳۵۷)، تاریخ الامم و الملوک، مطبعة الاستقامة، قاهره.
- عابدینی، کاظم (۱۳۷۹)، «انگاره تساهل و تسامح»، تساهل و تسامح، تهران، مؤسسه انتشاراتی آفرینه.
- عبدالمقصود، عبدالفتاح ابی تا، امام علی بن ابی طالب، ترجمه سیدمحمد مهدی جعفری، شرکت سهامی انتشار، تهران.
- فاضل میبدی، محمدتقی (۱۳۷۹)، تساهل و تسامح، مؤسسه انتشاراتی آفرینه، تهران.
- قدردان قراملکی، محمدحسن (۱۳۸۰)، «جهاد»، دانشنامه امام علی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران.

رفق و مدارات در کلام و مرام علی (ع) / ۱۲۹

- قمی، عباس (۱۳۶۳)، سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، [بی جا] انتشارات فراهانی و کتابخانه سنایی.
- لایبوم، ژول (۱۳۴۴)، مستدرک نهج البلاغه، تهران، اسلامیه.
- لازم به توضیح است که مجلدات مختلف بحار الانوار از نظر زمان چاپ (تاریخ) مختلف بودند، برخی سال چاپ نداشت و برخی دیگر داشتند که در متن آمده است.
- مبلغی، احمد (۱۳۸۰)، «هدف و وسیله»، دانشنامه امام علی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران.
- مجلسی، محمد باقر [بی تا] بحار الانوار، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
- محقق داماد، مصطفی (۱۳۸۰)، «حقوق بشر»، دانشنامه امام علی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۹)، جاذبه و دافعه علی (ع)، انتشارات صدرا، چاپ سی و پنجم، تهران.
- معادپخواه، عبدالمجید (۱۳۷۳)، فرهنگ آفتاب، تهران، نشر ذره؛
- معروف الحسنی، هاشم (۱۹۷۷)، سیره الائمة الاثنی عشر، دارالتعارف، دارالقلم، بیروت.
- معین، محمد (۱۳۵۵)، فرهنگ فارسی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران.
- مفید، محمدبن محمد (۱۳۹۹)، الارشاد، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت.
- ملکی میانجی، علی (۱۳۸۰)، «ناکثین»، دانشنامه امام علی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران.